

فن - علم: در میان قدرت نیست انگار و آگاهی نوین اخلاقی

نوشته ژیلبر هوتوا

ترجمه مریم شاهسون

قسمت اول

در نخستین تقریب، برای روشن نمودن و تثبیت افکار سه روش برخورد علم و فن معاصر را با فلسفه اخلاق مشخص می‌کنم:

الف) وجه نظری - ایدئولوژیکی

علم معاصر با وجود طبیعت کاملاً کاربردی و فنی خود، به گونه‌ای قابل توجه ذات و ماهیت اولیه طرح نظری خود را حفظ کرده است، طرحی که بازنمایی نظری و حقیقی از آنچه هست را هدف قرار می‌دهد. در این قالب و شکل، علم سر منشأ نظریه‌هایی است که تعبیه و وضع ایدئولوژیکی آنها می‌تواند از لحاظ علم اخلاق مسئله آفرین باشد. جامعه‌شناسی نمونه‌ای جدید و دقیق ارائه می‌دهد که سوءاستفاده‌های ایدئولوژیکی از آن نمونه، حجت‌هایی را برای مدافعان از تفاوت و حتمی‌گرایی زیست‌شناختی به ویژه برای نژادپرستی فراهم آورده است. ولی گرایش‌های ایدئولوژیکی نظریات و الگوهای نظری علمی بسیار مبهم و پراکنده‌اند. به عنوان مثال همچون بازنمایی پنهانی انسان و به بیانی دقیقتر بازنمایی مغز انسان به عنوان ماشینی پیچیده که از لحاظ فنی قابلیت تسلط بر آن، دخل و تصرف یادست بردن در آن و قابلیت برنامه‌پذیری برای آن وجود دارد. در این قالب، برخورد علم و اخلاق با وجود آنکه می‌تواند نتایج بسیار کاربردی داشته باشد ولی اساساً جزء مسائل نمادین باقی می‌ماند، ستیزی که کمابیش به «تصورات» خصمانه‌ای که فی نفسه تازه نیست، اختصاص یافته است. اهمیت، تازگی و فوریت بحث از قدرت فنی (غیرنمادی) تازه و رو به فزاینده‌ای ناشی می‌شود که محسوس کردن کاربرد این نظریه‌ها را هدف قرار می‌دهد. (تکنولوژی‌های حیات،^۱ سبیرنتیک، ژنتیک نواحی^۲، تکنولوژی عصب‌شناسی^۳ و غیره.)

ب) وجه فنی - سیاسی

هنوز هم در تقسیم تقابلی و سنتی میان فن و علم، فن به عنوان علم کاربردی در نظر گرفته می‌شود که نتایج تحقیق را بکار می‌گیرد. بدین ترتیب، تصمیم می‌گیریم که این منبع انرژی را توسعه دهیم و به سوی این شاخه یا آن شاخه از صنعت قدم برداریم (به عنوان مثال، انفورماتیک، ربات) و یا برخی امکان‌های فنی را امری رایج و معمولی کنیم. (به عنوان نمونه، دخل و تصرف در امر فرزندزایی) بدیهی است چنین تصمیمات فنی - سیاسی یا مشابه آن، مسألات و پیامدهای اخلاقی در پی خواهند داشت. با وجود آنکه چهارچوب تفکر اساساً سنتی و کلیشه‌ای است (چنانچه تحقیق علمی نظری و محض باشد، مسأله‌ای در مورد «کار - داپن‌های»^۴ قابل تسلط مطرح می‌شود؛ فن نمونه‌ای از روش‌های ارزیابی بر حسب هدف‌های مورد نظر است)، مسائل جدیدی مطرحند که چنانچه آنها را دقیقاً بررسی کنیم، تصور سنتی رابطه انسان و درایتش را به دلیل کیفیت و بُرد نوین این ارتباط آشکار می‌نمایند. برحسب درجات متفاوت، بسیاری از تصمیمات فنی - سیاسی انسانیت و آینده‌اش را به خطر انداخته‌اند. این بدین معنی است که بُرد این تصمیمات به لحاظ کمی به گونه‌ای است که نه تنها به این گروه یا آن گروه اجتماعی مربوط نمی‌شوند بلکه انسانیت کنونی و حتی آینده را در بر می‌گیرند. به تعبیر دیگر، آنها از لحاظ کیفی ذات و ماهیت خود انسان را تحت تأثیر قرار می‌دهند. به طور خلاصه، تازگی برخی گزینش‌های فنی - سیاسی در این حقیقت مستتر است که آنها به وجود انسانیت و نوع انسان مربوط می‌شوند. تأملی کوتاه در مورد پیامدهای احتمالی توسعه این چنین سلاحی، آزادسازی دخل و تصرف‌ها در امر فرزندزایی، فرآیندهای کنترل یا دخالت در اصلاح نسل، گسترش کورکورانه

تکنولوژی‌های عظیم در تمدن‌های غیر غربی و... کافی است تا ما را در مورد نازگی - به عقیده من اهمیت تقریباً متافیزیکی - فن معاصر به عنوان کار - دانی و وسیع متقاعد سازد. همچنین جنبه مهمی از این نوع برخورد بین اخلاق و فن به این امر وابسته است که عواقب این انتخاب‌های فنی - سیاسی حتی در مورد درایت کاملاً قابل تسلط آن، چنان پیچیده و دراز مدّت هستند که توان موقتی شریبخش نیست. چه بر سر نسل‌های (آیا این واژه هنوز هم مناسب است؟) جامعه‌ای خواهد آمد که به عنوان مثال کلیه امکانات نوین دخل و تصرف در فرزندزایی را امری عادی و معمولی کرده است؟

پ (وجه کاملاً فنی - علمی

در این قسمت موضوع بحث خود تحقیق است، از این جهت که تحقیق به گونه‌ای لاینفک نظریه و فن را به هم پیوند می‌دهد. در تمامی حوزه‌ها، تحقیق علمی «اساساً فنی - علمی» است. بنابراین هر نوع ترقی مشروط است به تجربه و دخل و تصرف در شیء مورد مطالعه. حتی تحقیقی که اساساً نظری نامیده می‌شود (نظری بدین معنی که باید آن را فهمید، نه کاربرد فوری آن مقصود است و نه کاربرد آن بیرون از آزمایشگاه) دیگر نظری محض نیست. این تحقیق کاربردی، عملی است و خود به خود مسائل اخلاقی را مطرح می‌کند. این موضوع به خصوص زمانی آشکار می‌شود که به عنوان مثال تحقیقاتی در مورد ژنوم و کروموزوم‌ها، مغز یا نطفه انسانی مورد نظر باشد. آیا بنا به دلایل اخلاقی به برخی از برنامه‌های تحقیقاتی باید اجازه داد، یا آنها را تشویق نمود و یا اینکه حکم منع آنها را صادر نمود؟ این سؤال حتی تا چند دهه پیش مطرح نبود یعنی حتی زمانی که تحقیق علمی همچون برهانی لمّی از لحاظ اخلاقی «بی‌طرف» یا در سطحی گسترده «خوب» پذیرفته شده بود، زیرا تنها منبع برای ترقی «معرفت و شناخت» محسوب می‌شد.

واضح است که در مورد این سه جهت برخورد میان آگاهی اخلاقی و علوم و فنون، دخالت‌های بی‌شماری وجود دارد. سلسله مسائل اصلاح نسل نمونه خوبی از این مداخلات است، زیرا این مسئله هم عنصری ایدئولوژیکی را از مجموعه‌ای پیچیده و امکانات محسوس کاربردی ("Screening" génétique)

در برمی‌گیرد و هم دورنمایی فعالانه از تحقیقات مربوط به موجود انسانی. ولی تکرار اینکه همه چیز پیچیده و مبهم است هیچ روزنه‌ای را به رویمان نمی‌گشاید. تجزیه و تحلیل باید، ضمن تمایز گذاشتن، عناصر پیچیده مسئله اخلاقی موجود را بدست آورد و سپس تعامل‌ها و کنش‌های متقابل را بررسی کند. بدین ترتیب روشن کردن این مطلب بسیار آسان است که آیا نظریه‌ای علمی ولی کم و بیش ایدئولوژیکی به عنوان حجت و بینه به نفع برخی انتخاب‌های فنی - سیاسی، با کاربری در تکنولوژی‌های آماده و یا به نفع برنامه‌ای تحقیقی دخالت می‌کند یا نه. تجزیه و تحلیل از چنان اهمیتی برخوردار است که زدودن تفاوت‌ها غالباً به نوعی تقلیل‌گرایی می‌انجامد. این تقلیل‌گرایی می‌کوشد آن عنصری از مسئله را برتری دهد که ادعا می‌شود آن عنصر همه چیز را روشن می‌کند و تنها سرچشمه راه حل است. دو تقلیل‌گرایی که به نظرم در بافت موجود بسیار زیان‌آورند، عبارتند از ایدئولوژی‌های به ظاهر خصمانه، ولی در واقع غالباً به گونه‌ای مبهم متحد با هم، که همه امور مورد بحث را مسئله‌ای فنی و همه امور را مشکلی سیاسی می‌دانند.

برای ارزیابی نازگی و ریشه‌ای بودن برخورد میان فن - علم با فلسفه اخلاق مایلم در اینجا اندکی به عقب بازگردم. ارزیابی مشابهی همچون اصلی موضوعه پیشنهاد می‌کند که بُرد فلسفی و واقعی فن - علم معاصر را روشن کنیم. با این نکته مطالب را آغاز می‌کنم ضمن آنکه یادآوری می‌نمایم ارزیابی سنتی (هنوز هم بخش گسترده‌ای از ارزیابی‌هاست) از علم و فن چگونه بوده است. این ارزیابی انسان شناختی (یا انسان محوری) و ابزارگرایی است. ارزیابی مذکور از فن مجموعه‌ای از ابزارها، و از علم مجموعه‌ای از شناخت‌ها و معارف را در خدمت انسان می‌سازد. خدمت انسان، بر حسب سطح توقع فلسفی که بنا می‌نهم، می‌تواند از معانی متفاوتی برخوردار باشد. در ابتدایی‌ترین مرحله، خدمت انسان با مکتب اصالت فایده ماده‌گرایانه برخورد می‌کند که ارضای نیازها را هدف قرار می‌دهد و در عالیترین سطح در چهارچوب فلسفه‌ای کلی از تاریخ (به عنوان مثال مارکسیسم) گسترده می‌شود، همچون دریچه‌ای که برای تکامل ذات انسانیت گشوده می‌شود، انسانیتی که به لطف ترقی‌های شناخت و تسلط بر مکانیزم‌های طبیعت و جامعه به تدریج از خود بیگانگی‌هایش رها شده است. دلایل استنتاجی از مفهوم انسان‌شناختی و ابزاری فن، دربرگیرنده طرز تلقی روشن از تمایز میان علم (نظری) و فن (کاربرد عملی)، هستی‌شناسی قائم بر محور انسان و آینده‌اش، فرجام‌شناسی آمیخته با خاطرات آرمان‌گرایانه و ناکجا آبادهای علم‌انگار است. مشخصه‌ای کلی با سست‌ترین وضع و تعبیه از این مسلمات فلسفی انتقاد

روح فن - علم به از هم پاشیدگی هر نوع هستی‌شناسی، فرجام‌شناسی و انسان‌شناسی علاقه‌مند است.

می‌کند، زیرا کارکردشان همچون دورنمایی از معانی مبهمی است که فقط حس مشترک را اقناع و ارضا می‌کند. نشانه ایدئولوژیکی راهبر فکر «ترقی» است. در این چهارچوب، فن - علم هیچ مسئله جدیدی را از لحاظ فلسفی مطرح نمی‌کند.^۷ سلسله مسائل اخلاقی که فن - علم ایجاد کرده است، فقط مسئله وسایل و شیوه‌هایی است که از حد مسئله ارزش‌ها و هدف‌ها فراتر نمی‌رود. این مشکل نیز بی‌تردید مسئله نظری و تأملی کاملاً مستقلی است. تکرار می‌کنیم: از بسیاری جنبه‌ها آشکار است که علم و فن معاصر پیوسته می‌توانند از همین طریق درک و ارزیابی شوند - درست نیز همین است - و در نتیجه همواره به راحتی می‌توان احتجاج و برهان‌آوری را به نفع نگرشی مطلقاً انسان‌شناختی و ابزاری توسعه داد، نگرشی که فضیلت اساسی آن تضمین مجدد و تشویق کردن ادامه توسعه فن - علم در زیر نقاب نوعی انسان‌گرایی زیباست.^۸

ریاضی نیرومندتر می‌شود فقط بدین جهت که پیش از هر تجربه‌ای این نظریه، طبیعتی را که از طریق کاربردی بررسی کرده است، در انحصار خود در می‌آورد.^۹ پذیرفتن طبیعت کاملاً کاربردی علم - که مبتنی بر پردازش ریاضی داده‌ها و تجربه است - امری عادی و معمولی شده است. بنا بر این به جا و مناسب است، تمامی پیامدهای آن را بررسی کنیم. این طبیعت کاربردی مشترک علم و فن است که با همدستی ضروری، تعاملی و مشروع بین خود مفهوم فن - علم را پی می‌ریزد. این طبیعت کاربردی، در نهایت، همچون اصلی موضوعه دیگر هیچ نوع هستی‌شناسی را مطرح نمی‌کند، جز اینکه تأکید می‌ورزد «چیزی» وجود دارد که واکنش نشان می‌دهد، یعنی هستی‌شناسی منحصرأ صوری،^{۱۰} فاقد محتوای شهودی با تأویلی. ولی چنین هستی‌شناسی هنوز هم این شایستگی را دارد که هستی‌شناسی نامیده شود و برای نشان دادن تفاوت‌های اساسی شاید گفتن این نکته که فن - علم فاقد هستی‌شناختی است، بسیار بدیهی باشد. «هار» در ادامه راه هیدگر، سیبرنتیک را به عتوان مؤثرترین تعبیر و بیان از فن - علم می‌داند. او می‌نویسد: «هدفی که سیبرنتیک به سوی آن پیش می‌رود، عبارت است از منظم کردن و سازماندهی حوزه‌های ابژکتیویته به نحوی که بتوان از هر نوع ارتباط هستی‌شناختی و در حقیقت از هر نوع دلالت بر مصداق فراتر رفت.»

فن - علم دیگر موجود را انرژی، ماده، زنده و متفکر نمی‌انگارد بلکه قابلیت شکل‌گیری، دارا بودن قوه انفعال و قابلیت دخل و تصرف را همچون موجود در نظر می‌گیرد. به عبارت دیگر او را همچون منبع توان‌های بالقوه، منبع ممکنات و منشأ قدرت و قوه می‌انگارد. در نهایت، فن - علم هیچ چیز را از پیش فرض نمی‌کند: عمل می‌کند و ضمن آنکه نتیجه عملکردهای خود را ثبت می‌کند، آنها را همچون وسیله‌ای برای رسیدن به عملکردهای نوین در نظر می‌گیرد. در این فقدان اساسی مسئله (و در نتیجه عدم توجه به موجود، به داده، به گذشته) است که فن - علم از پایه و اساس با مشی و سیاق فلسفی مواجه می‌شود. به طریقی کاملاً تکمیلی دنیایی که فن - علم به بیرون از خود می‌تراود دنیایی کاملاً فنی و کاربردی است: کیهانی از فن.^{۱۱} فن دیگر مجموعه‌ای از ابزارها که

نخستین اشاره

در زمینه نظری و کاربردی، فن - علم و دنیایی که پدید می‌آورد هر دو بر نهاد (آنتی‌تز) نوعی هستی‌شناسی هستند که عمیقاً در ذهن تثبیت شده‌اند. ژ. لادریه در *داوهای عقلانیت* (پاریس، یونسکو، ۱۹۷۷، ص ۲۹) می‌نویسد: «برای آنکه بی‌درنگ به نکته اصلی برسیم، می‌توان گفت معارف علمی نه از گونه حکمت است، نه از سنخ تأمل و نه از نوع زندآگاهانه، بلکه از نوع عملکردی است.»

گالیه در *قوه عقلانیت* (پاریس، گالیمارد، ۱۹۸۵، ص ۱۹۴) به د. ژانیکو خاطر نشان می‌ساخت که دیگر حقیقتاً با علم جدید، کاربرد فنی یک نظریه وجود ندارد: «نظریه

طبیعت، فرهنگ یا دنیا را محدود می‌کند، نیست. فن مجموعه‌ای کارکردی است که با هیچ چیز در جهان خارج پیوند نمی‌یابد، مگر با روابط عملکردی که از لحاظ فنی واسطه و میانجی هستند. عقلانیت، که در اصل و بدواً ابزاری است و اهداف و ارزش‌ها آن را محدود می‌کند، صفت ویژه فن است. بدین گونه، این عقلانیت جهان شمول و کل می‌شود. ولی این عقلانیت ابزاری ضمن آنکه تمامی این‌گستره و افق را دربرمی‌گیرد، به سوی غیرعقلانیته پیش می‌رود که دنباله‌رو همان قانون دیالکتیکی (جدلی) است که د. ژانیکو آن را کاملاً روشن نموده است (قوه عقل). کیهان فن ضمن جایگزینی به جای گستره طبیعی - فرهنگی که غایت و حس را به این کیهان فن نسبت می‌دهد، برخلاف گستره حس می‌شود: کیهان فن همچون غیرحسی مطلق احساس می‌شود. عناصر سازنده کیهان فن دیگر ذات و واقعیتی نیست که حس‌شان از دیدگاه هستی‌شناختی به موجود نسبت داده می‌شود. هنگامی که از پدیده‌های طبیعی یا اشیاء مصنوعی صحبت می‌کنیم، ناگزیریم از ماشین‌های عملکردی و قابل عمل نیز بگوییم. ماشین‌هایی که فقط از طریق کارکرد یا قابلیت دخل و تصرف‌شان در درون کیهان موجودیت می‌یابند. «جعبه‌های سیاه» برای فردی ناآگاه سیاه است ولی در اصل برای تکنسین شفاف است. این تکنسین تنها رابطه‌ای را که هنوز شایسته وجود داشتن است به کیهان فن پیوند می‌دهد؛ رابطه‌ای عملکردی، یعنی رابطه‌ای غیرنمادی، بدون دهنده یا خواننده حس و بنابراین فاقد هستی‌شناختی.

**فن - علم پیوسته
قابلیت دخل و تصرف
خود را در انسان
آشکار می‌کند
آن هم در مهمترین
ابعاد وضعیت انسان
یعنی در شرایط
طبیعی - فرهنگی**

دومین اشاره

با وجود آنکه فن - علم آینده را در پیش پرده صحنه زمانی می‌افکند ولی قدرت فرجام‌شناختی کهن انسان را حذف نموده است. از چندین دهه پیش به این طرف، دیگر از هیچ چیز جز آینده صحبت نمی‌شود: حال بعد از گذشته دیگر درک نمی‌شود، چه حال بر حسب آینده‌ای که متعلق به اختراع و ساختن است مفهوم می‌یابد. در اینجا نیز، کلید جهش ارتباطان با زمان فن - علم است. این فن - علم است که تجربه‌ای زمانی را، قائم بر محور آینده‌ای که در عین حال، اساساً هم روشن است و هم تاریک و مبهم، نتیجه‌گیری می‌کند. روشن به جهت حیث زمانی امکان و ممکن، حیث زمانی تمامی امکان و همه چیز که ممکن است. مبهم و تاریک به همین دلیل: «شدن» که ذاتاً قابل شکل‌گیری است دیگر معنای قابل پیش‌بینی، دست کم از لحاظ صوری، از آن مستفاد نمی‌شود همچنان که این مورد برای حیث زمانی تاریخی یهودیت - مسیحیت یا مارکسیست پیش آمد. بی‌درنگ از این روشنی و تاریکی نامتاهای پرسشی ساده به ذهن متبادر می‌شود: در هزار،

ده هزار یا یک میلیون سال دیگر چه چیزی از انسان وجود خواهد داشت؟ ما دیگر علم حضوری و ادراک بی‌واسطه‌ای جز تاریخ نداریم، یعنی پیوستاری از حس که در عین حال، هم پیش داده است و هم مسیری است که باید پیموده شود. این تاریخ می‌تواند افقی را در نزدمان بگستراند، البته پس از آنکه پاسخی برای این پرسش وضع کردیم. مفاهیم الهیاتی - متافیزیکی «غایت زمان‌ها» و «غایت تاریخ» از هر نوع محتوا و مضمون تهی می‌شوند و این امر به دلیل حیث زمانی است که همچون سدّی مانع هر نوع دید آینده بین می‌شود.

البته جدای از آن دید فنی و کوتاه مدت. بنابراین، این امر برای مسائل اخلاقی اساسی است، این ناتوانی فرجام‌شناختی ما را متأثر می‌کند در صورتی که قدرت - یعنی هم توان «تحت تسلط درآوردن»، ساختن، دگرگون کردن، تطور و تکامل و هم توان پدید آوردن امکان، تمامی امکان - به اوج خود می‌رسد. قدرت و فقدان حس، دو روی نوعی ارتباط با زمان است که تماماً کاربردی شده است. غالب اوقات، ریشه پیامدهای این جهش برای درج



طبیعی - فرهنگی. (بارداری، تولد، فرآیند فیزیولوژیکی پیری، مرگ، زبان، تألمات، جسمیت، طبیعت ویژه...) فن - علم تنها این توان دخل و تصرف و منفی و اساسی در موجود انسانی را گسترش نمی‌دهد بلکه او توان حذف کردن وجود انسانیت را نیز به دست آورده است. این دو سؤال ذاتی و وجودی، که فن در مورد انسان مطرح می‌کند به خوبی شدت جنبه غیرانسان‌شناختی فن - علم و اهمیت کاملاً متافیزیکی آن را تصدیق می‌کند. من از این طریق می‌خواهم بگویم فن - علم ابتدا ریشه در ذات و طبیعت ندارد ولی دارای اهمیت متافیزیکی است. به صراحت می‌توان گفت فن - علم تحقق یا نفی مطلق متافیزیک است: فن - علم در عین حال غایت و ورای متافیزیک است. بنابراین، برای چنین موجودی، تنها آگاهی از همان منابع متافیزیکی می‌تواند خیزشی یا وزنه‌ای تعادلی در سطح آنچه که مطرح است فراهم آورد. تعریف انسان شناسانه از انسان به عنوان سرچشمه هر نوع حس و هر نوع غایتی - غالباً گفته می‌شود انسان تولید کننده حس و ارزش‌هاست - نه تنها پوچی و بیهودگی او را هویدا می‌سازد بلکه همچنین حاکی از نقش و کارکرد ایدئولوژیکی اوست: بُرد غیرانسان‌شناختی فن - علم نشان می‌دهد این وهمی است، بی‌نهایت مناسب و مطابق با رشد فنی - علمی، که در ظاهر توان و نیروی به لرزه درآوردن این رشد را در اختیار انسان، در دست‌های انسان، قرار می‌دهد؛ نیرویی که چهره پنهانی آن دو ناتوانی است که قبلاً شرح دادم. انسان با تصاحب مقام و جایگاه خداوند دیگر تکلیف خود را با خودش نمی‌داند.

چهارمین اشاره به عنوان تغییر

سرانجام باید گفت فن - علم فاقد اخلاق است. این امر از مشخصه غیرهستی‌شناختی و غیرانسان‌شناختی فن - علم ناشی می‌شود: از همان جا که دیگر نه موجود و نه حس از پیش در نظر گرفته نمی‌شود، از جایی که فقط نیروی امکان و ممکن حاکم می‌شود، دیگر جایگاهی برای ارزش‌ها باقی نمی‌ماند.

مسئله عدم اخلاق در فن - علم را می‌شناسیم، امری که دستورالعمل‌های متنوع آن به یک نقطه معطوف می‌شود:

«باید هر آنچه را که ممکن است انجام داد.»^{۱۳}

آزادی در عملکرد، در دخل و تصرف یا آزادی مقوم (سازا) برای خود هیچ حدّ و حضری را نمی‌شناسد، چه این آزادی هیچ امری را از پیش در نظر نمی‌گیرد. این آزادی ذاتی و کامل هیچ ارتباطی با آزادی همچون شرط و الزامی برای وجدان و عمل اخلاقی ندارد. این آزادی کاملاً نیست‌انگار است. در نهایت، انتخاب‌ها - همچون موردی که در جریان تطوّر و تکامل طبیعی پیش آمد - بر مبنای

و دخیل نمودن انسان در زمان در زیر بقایای وسیع فرجام‌شناختی پنهان می‌ماند، بقایای بی‌ارزشی که در آگاهی این عصر رسوخ می‌کنند و آن را مطمئن می‌سازند ولی در واقع ضمن عمل کردن با شیوه‌ای ایدئولوژیکی رشد فنی - علمی را توجیه می‌کنند.^{۱۲}

سومین اشاره

فن - علم فاقد انسان‌شناختی است. این بدین معنی است که فن - علم به بیانی بسیار ساده از یک سو مجموعه‌ای از ابزارهای در خدمت انسان است و از سوی دیگر هیچ نظریه‌ای قادر نیست در مورد انسان (در مورد هدف‌هایش، طبیعتش، ذاتش) به طور جدی (چنانچه برای روح دو ناتوانی هستی‌شناختی و فرجام‌شناختی قائل باشیم) معیار و سنجشی برای فن پی‌ریزد. چنانچه انسان ناگزیر به سنجش و اندازه‌گیری فن شود، اساساً نمی‌تواند به عنوان مرکز دلالت بر مصداق تحت تأثیر آنچه که می‌سنجد قرار گیرد. بنابراین فن - علم پیوسته قابلیت دخل و تصرف خود را در انسان آشکار می‌کند، آن هم دقیقاً در مهمترین ابعاد وضعیت انسان یعنی در شرایط

آنچه که سازگارترین، کارکردی‌ترین یا برجسته‌ترین نتیجه است، تحمیل می‌شود. به عبارت دیگر، پیروزی و بُرد - با پایداری موقتی - با همان چیزی است که از لحاظ عملکرد به سختی با آینده مشحون می‌شود.

فاقد هستی‌شناختی، فاقد فرجام‌شناختی، فاقد انسان‌شناختی و فاقد اخلاقی؛ این است مشخصه فلسفی‌ای که فن - علم معاصر نامیده می‌شود، فن - علمی که اساساً به تازگی آن توجه می‌شود. منفی‌بافی این چهار تعریف یک روی مثبت دارد که وجه مشترک آن نیروی مسلّمی است که در عین حال هم رشد نامتناهی «قدرت» و تسلط است و هم یسط و گسترش بی‌حدّ و حصر «امکان» (ممکن).

شناخته شده‌اند. ارزش کرامت انسانی و حمایت از آنچه که این کرامت را می‌سازد، ارزش کیفی زندگی - در تقابل با ارزیابی کاملاً کمی همراه با عباراتی چون دانستن و توانستن - به ارتباطی نوین با مکان (محیط) و زمان (زمان آزاد، زمان غیرکاری، مدتی که فقط کارکردی نیست) منتهی می‌شود.

ژ. ژسلیمان خطا‌نشان می‌کند مطالبات حقوق سیاسی و اجتماعی جهان‌کارگری که تا چندی پیش ماده‌گرایانه بود «به تمایلات و گرایش‌های متعدد و متنوع، «مابعدماده‌گرایی»، به سبک و کیفیتی از زندگی بهتر تبدیل شده‌اند که از مشخصات بخش خدمات در حال گسترش است». (پرومته گرفتار، پاریس، پرگامون، ۱۹۸۱)

نسل آینده نمی‌داند آیا وارث جهانی خواهد بود که هنوز هم از لحاظ انسانیت قابل سکونت است یا نه؟

مسئله استفادهٔ بهینه از زمان کاربردی - اوقات فراغت - که در درون دنیای فنی جای آن خالی است بیش از پیش امری حیاتی شده است و با تشکیل نهادی در زمینهٔ اوقات فراغت باید این خلأ پر شود؛ به ویژه در جامعه‌ای که کاهش اجتناب‌ناپذیر زمان کار وجه مشخصهٔ آن است. د. ژانیکو می‌پرسد:

«اگر زمان خالی وجود دارد پس چرا برای زمانی که فاقد اهداف و منفعت حیاتی است، صرفه‌جویی کنیم؟ هیچ‌گاه به اندازهٔ امروز همه چیز با دقت و جامعیتی این چنین شگفت محاسبه نشده است. هیچ زمانی به اندازهٔ امروز، در تصاحب کردن معنای زندگی مشکل نداشته‌ایم.»^{۱۴}

طرز تلقی ما از ملاحظه و احترام، نگرش نسبت چشم‌پوشی از نیرو (از قدرت و از امکان) در برابر طبیعت (نهضت زیست‌شناختی، حفظ و نجات گونه‌ها)^{۱۵}، گذشته و فرهنگ‌های غیرغربی (تکنولوژی‌ها خوشایند یا تناوبی‌اند و یا انسانی؛ نجات و حفظ اشکال زندگی و فرهنگی که در حال نابودی است؛ کشف مجدد توسط دانشمندان گذشتهٔ علوم و فنون برای پدیده‌های روزمره (ژ. م. لوی - لوبلوند، روح شیرین، پاریس، فایارد، سوی، ۱۹۸۱؛ ۱۹۸۴). ر. پانیکار درخصوص یادگیری احترام به دیگری می‌گوید:

«مقاومت غیرفعالانه مردم آسیا و آفریقا در مقابل کار به عنوان مثال، نشانهٔ تنبلی و یا عدم علاقه‌مندی آنان به مشارکت نیست. بلکه بدین جهت است که آنها نه جهان را

این چنین است آزادی نامشروط و مطلق. این چنین است نیست‌انگاری ژانوس که در این عصر حکمفرماست. این چهار تعریف منفی از فن همچون استدلالی که از تقابل در فرضیات به تقابل در نتایج می‌رسد، همبستگی ذاتی موجود، حس و ارزش را آشکار می‌نماید؛ و زمانی که می‌خواهیم مجدداً گسترهٔ پاسخی اخلاقی در سطحی متناسب با نیست‌انگاری را کشف کنیم، این همبستگی را نباید از نظر دور داشت. تجدید اخلاق بدون تجدید هستی‌شناختی و فرجام‌شناختی برای به مبارزه طلبیدن نیست‌گرایان کافی نیست. با این همه، بدیهی است در چهارچوب محدود تجزیه و تحلیل. کنونی، فراتر رفتن از این حد امکان‌پذیر نیست؛ بنابراین برای ذهن، افقی مشابه را ارائه می‌کنیم. من دورنمای پدیدارشناختی آگاهی نوین اخلاقی را، که از مدتی پیش به صورت‌های متفاوت بر این موضوع پافشاری می‌کند، ترسیم می‌نمایم. ژ. لادیر با یادآوری آنچه که به گونه‌ای نه چندان مناسب حرکت ضدفرهنگی نامیده می‌شود، می‌نویسد که این حرکت «خواستار ارزش‌هایی است که به دلیل ذهنیت علمی - فنی فراموش شده‌اند یا حتی صراحتاً با آنها مخالفت شده است؛ ارزش‌های خلاقیتی و مشخصه‌ای، ارزش‌های مربوط به ساده‌دلی و خودانگیختگی، حس پیمانی حقیقی و واقعی با خویشتن، با دیگران، با طبیعت.»

تجدید اخلاقی از طریق مجموعه‌ای وسیع و مبهم از ارزش‌ها، نگرش‌ها، نهادها، انضباط‌ها و حرکت‌هایی را شرح می‌دهد که از مدتی پیش شناخته شده یا دوباره

همچون ماشینی بزرگ درک می‌کنند و نه انسان را به عنوان قطعه‌ای از همین ماشین»^{۱۶}

توجه به افکار توده‌نا‌توان: تمامی اشکال محسوس و واقعی خواستار مشارکت یا مورد مشورت قرار گرفتن شهروندان درباره تصمیمات بزرگ فنی - سیاسی شده‌اند. وجه مشترک این درخواست‌های مشارکت این بوده است که «مشروعیت ساختارهای سیاسی سنتی که مظنون یا متهم به خیانت در منفعت کلی‌اند، قطع یا عوض شود برای آنکه مشروعیت اصل، خودانگیختگی و ابتکار خودمختاری بیشتر مطالبه شود» (ژ. ژ. سالامون) سرانجام، توجه به نسل‌های آینده و نگران معطوف می‌شود، بدین جهت که نمی‌دانند آیا وارث جهانی خواهند بود که هنوز هم از لحاظ انسانیت قابل سکونت است یا نه. نگرش‌های نوین نسبت به فن - علم با در نظر گرفتن پویایی کاملاً خلاقانه آن «فن - شعر»^{۱۷} ضرورتاً در نیات تسلط و استیلا و قدرت شرکت نمی‌کنند.^{۱۸} تصور اینکه مشکلات حاضر را از منظر فن - علم ببینیم، امری غیرقابل اجتناب است و ضرورتاً باید به لطف توسعه‌های نوین فنی - علمی راه حلی را برای آنها پذیرفت. این امر تأملی عمیق در مورد انتخاب شکل زندگی و جامعه ایجاب می‌کند: هر چه جامعه‌ای کمتر به مصرف و قدرت بیندیشد، مشکلات کمتری در مورد منابع، آلودگی و اداره ضایعاتش خواهد داشت.

پانوشته‌ها:

1. Biotechnologies
2. Génie Génétique
3. Neurotechnologie
4. Savoir - Faire

۵. Cf. تألیف ما: نشانه و فن (پاریس، اوبیه، ۱۹۸۴). همچنین به عنوان مثال، د. ژانکو، قوه عقلانیت (پاریس، گالیمارد، ۱۹۸۵، ص ۱۰۲). برای دستیابی به طرحی انتقادی و موشکافانه‌تر مراجعه کنید به ژ. هوتوا، طرحی انتقادی در مورد ارزیابی انسان‌شناسانه و ابزارگرایی از فن؛ ج. فلوریوال، مطالعات درباره انسان‌شناسی فلسفی، لووان لائو (انتشارات مؤسسه مالی فلسفه، ۱۹۸۶).

6. Autopie Scientistes

۷. همچنان که این مطلب را «شانون» و «دی جیاکومو (ژ. ژ.)» (مقدمه‌ای بر اخلاق پزشکی، نیویورک، انتشارات پولیست، ۱۹۷۹، صص ۳۰ - ۴۰) می‌گویند: «اخلاق پزشکی یعنی کاربرد نظریه اخلاق سنتی در حوزه‌های ویژه همچون علم، پزشکی و به طور کلی دلواپسی برای سلامتی و تندرستی».
۸. پدید آمدن اراده در لباس خودش حاکی از نیست‌انگاری اراده است: اراده هیچ هدفی را دنبال نمی‌کند (...). اهداف ظاهری که به او

نسبت می‌دهند، همچون بهبود بخشیدن به سرنوشت انسان‌ها، فقط توجیهاات وهمی‌اند» (م. هار، هیلگر و ماهیت تکنیک، در مجله آموزش فلسفه، (دسامبر ۷۹ - ژانویه ۸۰، ص ۲۴).

9. Les Enjeux De La Rationalité

۱۰. از نظر ژ. هوتوا، این تزی اساسی است، نشانه و فن؛ به عنوان مثال، مرسیه، فلسفه و فن (برن، پاریس، ۱۹۸۳، ص ۶۷)؛ رکویو، اندیشیدن به فن، (پاریس، ۱۹۸۳، ص ۲۷۰). تنوع اساس این خطوط همگرا قابل توجه است. با این همه، باید بپذیریم که مدافعان جدایی کامل میان علم به عنوان طرحی کاملاً نظری و فن بی‌شمارند. ۱۱. از نظر ژ. لادریر فعالیت علمی و طبیعت کاربردی هستی‌شناسی صوری از پیش شرح و بسط‌های قابل توجهی را همچون اصلی موضوعه پیشنهاد می‌کند، به عبارت دیگر شرح ژ. لادریر به جهت فعالیت علمی و طبیعت کاربردی این هستی‌شناسی است (داوهای عقلانیت، ص ۴۶). درباره تکنولوژی و جامعه (پاریس، گالیه، ۱۹۸۰، ص ۱۱۹) دستورالعمل‌های ساده‌ای از همین مفهوم را می‌بایم که تأکید می‌کند فن - علم نوعی هستی‌شناسی را حفظ می‌کند، بدین معنی که نظریه‌ها و مدل‌های فنی - علمی هدف هستی‌شناختی و ذاتی را نگاه می‌دارند. در تجزیه و تحلیل روشن است که در مورد «هستی‌شناسی عملکردگرا» بحث می‌شود. بنابراین به نظر من، این اصطلاح مورد شک و تردید است و بدون نقدی دقیق و موشکافانه نباید بکار برده شود. در نهایت، عملکردگرایی خلاف نظریه و هر نوع هستی‌شناسی است. پذیرفتن اینکه فن - علم اساساً کاربردی است بدین معنی است که آن را همچون هستی‌شناختی تعریف و تعیین کنیم. فقط بنیان‌گرایی امکان می‌دهد تا انتهای نیست‌انگاری پیش برویم و از آنجا به سوی تجدید متافیزیکی. صحبت کردن از هستی‌شناسی صوری شیوه‌ای بلاغی است برای اینکه در دایره فلسفه سنتی آنچه را که برایش بیگانه و ناآشناست حفظ کند. این استدلال برد واقعی فنی - علمی را امری عادی و معمولی می‌کند و در نقش فن - علم، Ipso Facto، واود می‌شود.

12. Technocosme

۱۳. ژ. هوتوا، ابعاد آینده از خلال حیث زمانی اسطوره‌ای، تاریخی و فنی - علمی، در دفترهای بین‌المللی سمبولیسم، ۱۹۸۱.

